

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۱۰،۰۲،۰۹

تمهیدات نظامی، استخباراتی و تشکیلاتی روسها به منظور اشغال افغانستان در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹

به ادامه گذشته:

در قسمت گذشته به مثابه آخرین تدارک دیدیم که چگونه خنجر کین خروسچفیزم از آستین نواله خواران خاندان "نادر" غدار بدر شده و به زندگی "داوود" مستبد خاتمه داد.

شب فردای خاتمه دادن به حیات "داوود" و به تعقیب آن اعلام حاکمیت حزب وطن فروشان خلقی – پرچی بر افغانستان تمام تمهیداتی که تا آنزمان از طرف روسها به غرض اشغال کشور ما انجام یافته بود، نتایج عملی خویش را داده در نتیجه پروسه جدیدی آغاز یافت که در بسا موارد بنا بر خصلت خود، تحقق اهداف آن نیازمند تاکتیک های جدید و حتا مخالف با گذشته را ایجاب می نمود.

روسها که بعد از اعلام به اصطلاح "جمهوری دموکراتیک افغانستان" خود را صاحب و مالک افغانستان می دانستند و این احساس تملک را مناسبات مزدورمنشانه و انقیاد طلبانه پرچم و خلق "پخ" بیشتر تقویت می نمود، جهت محکم کاری کاملتر و الحاق افغانستان به شوروی می بایست در عرصه های مختلف به فعالیت های گسترده ای دست می زدند. در تمام آن فعالیت ها به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اعم از خلق ویا پرچم ویا رهبری ویا صفوف دست در دست روسها گذاشته تمام برنامه های استعماری آن نیرویی را که به حق به دشمن خلقهای سراسر جهان مسما شده بود، با افتخار عملی می نمودند. لذا قبل از ورود به بحث باید متذکر شد که پای فریب مزدوران روس به هیچ وجه در میان نبوده و هیچ یک از آنها نمی تواند چنین ادعا نماید که گویا آنها نمی دانستند و نادانسته مرتکب چنان اعمالی گردیدند. تاریخ در افغانستان و سایر کشور های جهان بارها نشان داده که عوامل بومی استعمار سرشت و سرنوشت خود را به استعمار پیوند زده، به نیکویی می دانند که دوام و بقای آن منوط به دوام و بقای قدرت استعمارگر می باشد. لذا هر آنچه را انجام می دهند، آگاهانه به منظور بقای خود و بقای استعمار بر می گزینند.

به تاسی از همین طرز دید و به خاطر دوام تسلط روس بر افغانستان، روسها برنامه چند بعدی جدیدی را روی دست گرفتند که به صورت عمده به وسیله مزدوران بومی شان "پخ" در عمل پیاده گردید که در ذیل به صورت مختصر از آنها یاددهانی به عمل می آید:

- سوسیال امپریالیزم شوروی همانطوری که ظرف ربع قرن برای اشغال افغانستان آمادگی گرفته بود، به محض سقوط خاندان "نادر" غداروظایف جدیدی را جلو "پخ" و نهاد های استخباراتی خود قرار داد، این وظیفه در قدم اول چیزی نبود به غیر از تشخیص دوست روس از دشمنان روس. آنها در اولین ارزیابی ها دریافتند که به غیر از مثنی میهن فروش وابسته به روس، متباقی مجموع ملت مخالف آنها بوده هریک از طبقات اجتماعی ضمن مبارزه به خاطر حفظ منافع طبقاتی خود در تخاصم خونین با استعمار وایادی آن نیز قرار دارند. این تخاصم ضرورتاً سوسیال امپریالیزم روس را بدان واداشت تا جهت اشغال افغانستان دشمن های درجه یک، آشتی ناپذیر و آگاه خویش را در قدم اول از میان بردارد تا زمان تهاجم مسلحانه دچار مشکلی نگردد. به همین مناسبت تیغ کین از نیام کشیده با قساوت قیاس ناپذیری به جان نیروهای انقلابی و مترقی افغانستان افتاد. در مدت کمتر از بیست ماه با تمام احتیاط و مراقبتی که نیروهای انقلابی از خود به عمل آوردند شدیدترین ضربات را بر آنها وارد نموده به علاوه رهبران بلا منازع "سازمان جوانان مترقی" که در چنان شرایطی می توانستند وظرفیت آن را داشتند تا رهبری جنبش آزادیخواهانه مردم را بر دوش گیرند، کادر های دست اول وحتا دست دوم و سوم آن جنبش را نیز در سطح وسیعی به قتل رسانیدند. این کشتار هرچند به وسیله "پخ" صورت گرفت مگر بخشی بود از یک "ماستریپلان" شوروی به منظور راه باز نمودن وزمینه مساعد ساختن اشغال افغانستان. روسها و مزدوران بیمقدار شان، یاری ها، سرمد، طغیان ها، جرأت ها، عزیزها، حنیف ها، لهیپ ها و هزاران دیگر را سر به نیست کردند تا در هنگام تجاوز و نطفه گیری جنبش آزادیبخش ملی مردم را از داشتن رهبران آگاه، خردمند و متعهد شان محروم سازند.

- برنامه دیگری که باید در عمل پیاده می شد از بین بردن ارتش افغانستان بود. روسها که خود ویا مصرف صد ها میلیون دالر "اردوی شاهی" را به وجود آورده و آنرا مسلح نموده بودند، به آن "اردو" تا زمانی احتیاج داشتند که هنوز مزدوران شان به قدرت نرسیده بودند، به محض به قدرت رسیدن مزدوران شان، به اصطلاح امروزی تاریخ مصرف آن "اردو" نیز سپری شده و باید از بین می رفت تا از جانبی اضمحلال و نابودی "اردو" بهانه ای می شد به غرض هجوم نظامی خودش و از جانب دیگر، امکان مقاومت بالقوه "اردو" علیه متجاوزین نیز از بین می رفت.

با در نظر داشت چنین اهدافی از یک جانب تیغ بر روی افسران غیر خلقی کشیده هزاران تن از آنها را جوقه جوقه تیرباران نمود، قتل عام صاحب منصبان "اردو" از قرغه، جلال آباد و بالاحصار، بزرگترین گواه و سند است در درستی این حکم و از جانب دیگر با طرح یک ستراتیژی احمقانه نظامی مبنی بر دفاع از "وجب به وجب مناطق زیر سلطه" آگاهانه "اردو" ی یکصد و سی هزار نفری باقیمانده از خاندان "نادر" غدار را مضمحل نمود.

به خاطر ایضاح این ادعا که با تأسف تاکنون در هیچ جایی طرح نشده و هنوز هم در ابهام باقی مانده است باید اندکی به تفصیل صحبت نمایم در غیر آن، این خطر وجود دارد که خواننده بین قسمت های اول این مقاله و قسمت اخیر آن مغایرت و تضاد مشاهده نموده، نتواند دستان اشغال گران روسی را در فاجعه افغانستان مشاهده نماید.

خواندیم که روسها به غرض اشغال افغانستان بیشترین کار خویش را در کنار سایر تمهیدات غدارانه در "اردوی شاهی" نیز متمکز نموده قادر شدند ظرف یک ربع قرن "اردوی" افغانستان را کاملاً وابسته و منقاد خویش گردانند، هم چنین خواندیم که بعد از انجام کودتای خونین ثور ۱۳۵۷ نقش "اردو" دیگر خاتمه یافته، و می بایست از بین می رفت زیرا:

از یک جانب موجودیت "اردو" بالقوه می توانست خطری باشد برای اشغال گران و در ثانی عدم موجودیت آن می توانست بهانه باشد در دست نیروهای اشغالگر که گویا به منظور دفاع از حاکمیت به اصطلاح "جمهوری دموکراتیک افغانستان" به افغانستان وارد شده اند. هم چنین خواندیم که به غرض رسیدن به این اهداف تا جائیکه برای آنها مقدور بود هزاران صاحب منصب "اردو" را قتل عام کردند مگر از آنجائی که آن کشتار ها از یکسو به صورت مخفی انجام

می یافت و از جانب دیگر در یک مدت کوتاه بیست ماه نمی توانست به نتایج دلخواه بینجامد، روسها به وسیله عمل خود یعنی رهبری سیاسی و نظامی به اصطلاح "جمهوری دموکراتیک افغانستان" یعنی "شورای انقلابی" ستراتیژی نظامی مطابق خواست خود را پیش گرفته در کمترین زمان ممکن تعداد نفرات "اردو" را از ۱۳۰ هزار نفر به بیست و پنج هزار نفر کاهش دادند و آنهم بدین صورت:

آنهائیکه کتاب های "تلک خرس" و "خاموش مجاهد" آثار دگروال "یوسف" مسؤل امور افغانستان در آی . اس . آی پاکستان را خوانده اند حتماً به خاطر می آورند که رئیس آنوقت آی . اس . آی یعنی "اختر عبدالرحمان" ستراتیژی نظامی پاکستان را علیه دولت فاجعه آفرینان ثور، زیر عنوان "هزار زخم" خلاصه می نماید. در آن زمان پاکستان به خاطر رسیدن به اهداف و ستراتیژی سیاسی اش که همانا بی ثبات ساختن افغانستان بود، بهترین طریقه و روش را در عملی کردن ستراتیژی نظامی "هزار زخم" دیده با تمام قوا کوشش به عمل می آورد تا نقاط حاکمیت مزدوران را به مناطق بحرانی تبدیل نماید.

از لحاظ فن حربی ، مقابله با چنین ستراتیژی در خطوط کلی خود می تواند به دوشکل صورت گیرد:

۱- تمام نقاط حاکمیت مورد حمایت قرار گرفته نیروهای نظامی خویش را در تمام کشور، در سطح ولسوالی ها و حتا قریه ها پراکنده نموده، از آن طریق از نیروی مخالف امکان تحرک و مقابله گرفته شود. برای تحقق چنین ستراتیژی در عصر کنونی چند چیز اهمیت حیاتی می یابند:

- نیروی دولتی از لحاظ عددی و کمی فوق العاده زیاد و گسترده بوده حتا کوچکترین واحد آن در مقایسه با دشمن محلی و منطقه بی ظرفیت دفاع از خود را داشته باشد.

- از لحاظ کیفی ، قابلیت تحرک و امکان حمایت از واحد های کوچک ، مرکز فرماندهی در بهترین سطح تخنیکی و امکالاتی قرار داشته در هر شرایطی بتواند، به مدد ویاری نیروهای کوچک و پراکنده خویش برسد.

هرگاه ارتش مدافع در یکی از این دو عامل ناقص و یا ناتوان عمل نماید، حفظ حاکمیت نتیجه معکوس بار آورده باعث تجزیه اردو و در نهایت اضمحلال قدرت حاکمه می گردد، چه در صورت عدم تناسب بین نیروی مهاجم و مدافع ، به علاوه آن که نیروی ضعیف از بین می رود خود به خود به تسلیح و تحکیم مواضع طرف مقابل نیز خدمت می نماید.

۲- دومین ستراتیژی که از اساس با اولی در تقابل قرار دارد، تقسیم تمام نیروهای نظامی خودی به چند واحد متمرکز و مقتدر با نفرات کامل و نیروی ضربتی فوق العاده و سپردن مناطق مشخصی در حیطه نفوذ آنها به منظور ضربت زدن و خود را به قرار گاه مرکزی رسانیدن.

وقتی به حاکمیت مزدوران روس نظر می اندازیم دیده می شود که آنها با انتخاب ستراتیژی اولی اما بدون تدارکات الزامی نتیجه ای که به دست آوردند تجزیه و اضمحلال اردوی میراث مانده از خاندان "نادر" غدار بود. سردمداران رژیم با انقلابی نمائی های تهوع آور و نمایش وطن پرستی های تهوع آورتر از اولی، ارتش به جا مانده را قطعه قطعه نموده ، همه را به کام دشمن افگند. بدون آنکه ظرف ۲۰ ماه از آن حرکات درس لازم بگیرد.

وقتی بحث چرائی این قضیه به میان می آید برخی را عقیده بر آن است که گویا " روسها تمام تجارب شان را در براندازی جمع نموده بودند" و در مقابله با براندازی فاقد تجربه لازم بودند. از نظر من با چنین ادعایی موافقت نشان دادن اولتر از همه کمبود شناخت ما را از یک ابر قدرت با عظیم ترین ارتش دنیا می رساند. چه درحالی که افرادی چون من نوعی با مطالعه چند جلد کتاب نظامی، این توان را داشته باشم که بتوانم چگونگی مقابله با ستراتیژی "هزار زخم" را تدوین نمایم از ارتش شوروی با آنهمه اکادمی های نظامی و هزاران مغز متفکر، هیچ انسان عاقلی نمی تواند بپذیرد که آنها نه از روی قصد بلکه بنا بر خطای معرفتی آن ستراتیژی را انتخاب نموده بودند. چنین طرز دیدی نه به

واقعیت های ارتش شوروی و توانمندی هایش سازگاری دارد و نه هم فعالیت بعدی شوروی آنرا تائید می نماید. چه روسها به محض اشغال افغانستان، بر ستراتیژی قبلی پا گذاشته با تقسیم افغانستان به چند زون "در اوایل هفت زون و بعد ها ۵ زون" عملاً چگونگی برخورد ارتش شان را با قوای مقاومت از اساس تغییر دادند. وقتی این تغییر را در اسرع وقت در نظر آریم به این حقیقت معتقد می گردیم که تجزیه ارتش افغانستان، بر اساس کمبود فهم نبوده بلکه، روسها می خواستند بدان وسیله ضرورت وجود و حضور نظامی شان را برای جهان توجیه نمایند.

- آمادگی دیگری که روسها برای اشغال مستقیم افغانستان گرفتند، معاهده دوستی منعقد در دسامبر ۱۹۷۸ می باشد. براساس آن معاهده با مزدوران دست آموز خود، روسها امکان آن را یافتند تا اشغال نظامی افغانستان را، کمک به تقاضای یک دولت دوست تبلیغ نموده بدان وسیله خواستند تا ماهیت تجاوز کارانه شان را از انظار بپوشانند.

- روسها سر انجام آخرین تدارک قبل از اشغال را در ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه گرفتند. آنها طی ۲۰ ماه حاکمیت تره کی - امین چنان بر مردم ظلم کردند و آنقدر آدم کشتند و خانه ویران نمودند که تمام ملت به جان آمده، نجات از زیر تیغ برهنه تره کی - امین را در حکم سعادت دنیا و آخرت تلقی می نمودند. در نتیجه زمانی که روسها داخل افغانستان شدند، مردم در حالت کرختی و بی باوری به سر برده چند صبحی طول کشید تا همه به عمق مصیبت جدید پی برده در تقابل با استعمار کمر زرم را سخت ببندند. این چنین بود که سوسیال امپریالیزم روس سر انجام بعد از یک ربع قرن تمهیدات غدارانه به کمک خود فروختگان و وطن فروشان خلقی پرچمی در شامگاه شش جدی ۱۳۵۸ هجری شمسی مطابق ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ از زمین و فضا بر افغانستان تاخته، کشور ما را در اسارت کشید.

تلخی تاریخ زمانی می تواند تا مغز استخوان انسان را بسوزاند که می بینیم عین حوادث از طرف نیروی دیگری نیز پیاده می گردد و این بار نیز نیروهای بومی وطن فروش در پیشاپیش متجاوزین بر مردم بورش می آورند.

چنانچه به استناد اسناد، پاکستان بقایای ارتش افغانستان را به وسیله باند مسعود ربانی از بین می برد، غرب سیاه ترین و عقب مانده ترین نیرو را در وجود طالب و القاعده در افغانستان به قدرت می رساند، چنان فضای ترس، وحشت و ترور را بر جامعه حاکم می سازد که یک بار دیگر مردم به این عقیده می رسند که "سگ بیاید به شرطی که ملا عمر و باندش از بین برود". در چنین جوی این بار امپریالیزم جنایت گستر امریکا با شرکای غارتگرش بر میهن ما هجوم می آورند، خون انسان افغانی را مباح اعلام داشته تنور داغ آدم سوزی را با اجساد فرزندان این مرز و بوم داغتر می سازند.

عناصر و نهاد های خاین همانطوری که دیروز به خوش رقصی برای اشغال افغانستان مصروف بودند، امروز نیز به عین کار مشغول هستند. این تشابه تا بدانجاست که حتا در بسیاری موارد انسانها نیز تغییر نخورده اند.

وطن فروشانی چون "سیستانی" و سایر اعضای "شورای انقلابی" اگر دیروز همه چیز خویش را دودسته و در طبقی از اخلاص به سوسیال امپریالیزم شوروی تقدیم می داشتند امروز نیز به دفاع از تجاوز و اشغال افغانستان به وسیله نیروهای ناتو پرداخته، می خواهند ثابت بسازند که یک بار خیانت، برای تمام عمر خاین بودن چگونه مصادق عینی می یابد.

پایان